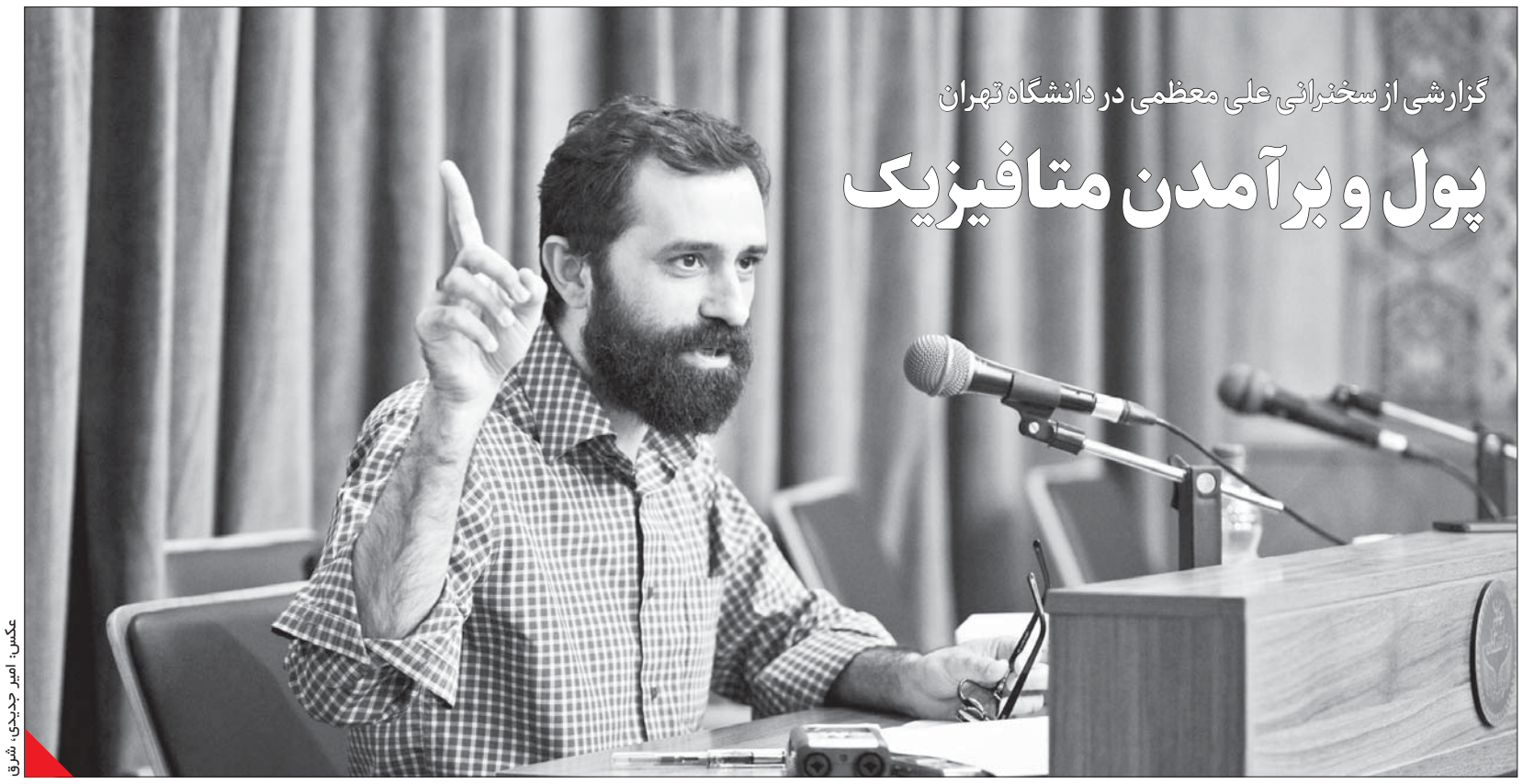

عکس: امیر جدیدی، شرق

گزارشی از سخنرانی علی معظمی در دانشگاه تهران

پول و برآمدن متافیزیک

این پرسش که چه عواملی زمینه‌ساز شکل‌گیری تفکر متافیزیکی در یونان باستان بودند تاکنون دو پاسخ غالب داشته است: نخست، پیدایش نهاد قضاوت غیرشخصی و نهادهای دموکراتیک و برابری سیاسی. ولی روایت دیگری هم هست که عامل را چیز دیگری می‌داند: پیدایش و رواج پول. آنچه در ادامه می‌خوانید گزیده سخنرانی علی معظمی با عنوان «پول و برآمدن متافیزیک» است که روز بیستم اردیبهشت در تالار کمال دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران برگزار شد. معظمی به گزارش نظرات متفکرانی پرداخت که بر نقش پول تاکید می‌کنند.

پیش‌زمینه‌نظری

ریچارد سیفورد، کلاسیسیست انگلیسی، کتابی دارد به نام «پول و ذهن ابتدایی یونانی» (Money and the Early Greek Mind) که در سال ۲۰۰۴ منتشر شده است. قبل از سیفورد در آثار یونانی‌شناسان دهه ۱۹۵۰ و عمدتا در مقاله مهم مارک شل، استاد دانشگاه هاروارد، با عنوان «حلقه ژیگس» (The Ring of Gyges) به نقش رواج پول در شکل‌گیری تفکر فلسفی پرداخته شده بود. از جمله آثار دیگری که به این بحث مربوط می‌شود می‌توان به «وام: تاریخ ۵۰۰۰ سال اول» (Years ۵۰۰۰ Debt: The First) اثر دیوید گریبر انسان‌شناس اشاره کرد.

سیفورد نشان می‌دهد فیلسوفان پیشاسقراطی برای توضیح جهان از مفاهیمی استفاده کردند که در ادبیات یونان برای توصیف پول استفاده می‌شد. مارک شل به نقش پول در آثار افلاطون می‌پردازد. سیفورد می‌گوید در تبیین‌های غالب درباره زمینه آغاز فلسفه در یونان با دو تحلیل روبه‌روییم که پدیدآمدن نهاد قضاوت غیرشخصی و مبتنی‌بر جمع داوران را زمینه‌ساز پیدایش اندیشه فلسفی می‌داند. بنا به این تبیین، پیدایش این نهاد باعث شد یونانی‌ها با وجود خدایان شخصی، زمینه مفهومی تبیین‌هایی مبتنی‌بر جوهرهایی غیرشخصی و مستقل از خدایان را برای کیهان به دست آورند. تبیین دوم می‌گوید برقراری نهادهای دموکراتیک در یونان و مشخصا آتن زمینه‌ساز ایجاد بحث و گفت‌وگوی آزاد شد و این آزادی و دموکراسی بود که بستر پیدایش دیدگاه‌های متافیزیکی را فراهم کرد.

سیفورد در مقابل نشان می‌دهد نهاد داوری جمعی را از قرن هشتم پیش از میلاد می‌توان در یونان سراغ گرفت ولی در آن زمان تا دو قرن بعد خبری از متافیزیک نیست. همچنین نشان می‌دهد گرچه اصلاحات دموکراتیک سولون از زمان نخستین فیلسوفان پیشاسقراطی شروع شده بود اما اکثر این فیلسوفان در حکومت‌های جباری زندگی می‌کردند که فضای بحث آزاد نداشتند. بیشتر این افراد اصلا آتنی نبودند و فلسفه هم وقتی به آتن رسید چندان مورد استقبال قرار نگرفت. نقد مهم دیگری که سیفورد وارد می‌کند این است که اگر این عوامل در تکوین فلسفه مؤثر بودند باید هم در فرم گفته‌های این فیلسوفان و هم در محتوایش بتوانیم این تاثیر را دنبال کنیم. اما بسیاری از این فیلسوفان اصلا اهل گفت‌وگو نبودند و گفته‌های به‌جامانده از آنها هم بسیار پرابهام است. بدیل این تبیین‌ها چه می‌تواند باشد؟

پول چیست؟

در ادبیات هومری در قرن هشتم ق.م میلاد نشانه‌هایی از پول دیده می‌شود ولی می‌توان نشان داد که بخش کوچکی از فضای مبادله را اشغال می‌کند. به ادعای سیفورد، اما پولی که از قرن ششم ق.م در یونان رواج یافت به پول مدرن بسیار نزدیک است. پول مدرن دو خاصیت مهم دارد: هم شیء است و هم یک انتزاع. یک نماد است برای ارزش مبادله همگن، یعنی آن را با هر چیزی می‌توان مبادله کرد. کاری که با پولمان می‌کنیم این است که مزد هر کاری را می‌توانیم بپردازیم و هر کالایی را می‌توانیم بخریم. کم‌وبیش همه‌چیز را می‌توان مبادله کرد. به اعتقاد سیفورد یونانیان از قرن ششم قبل از میلاد به این نوع پول نزدیک شدند.سیفورد هفت خصوصیت برای پول مدرن می‌شمارد که در پول یونان باستان هم می‌توان دید: اعتباری که به پول داده می‌شود نه به دلیل ارزش استفاده بلکه به دلیل ارزش مبادله است. ارزش مبادله زمانی تثبیت می‌شود که حامل آن نه‌تنها در زمان مبادله این ارزش را داشته باشد بلکه بتواند به‌عنوان منبع ذخیره ارزش نیز استفاده شود. پول باید خاصیت کمّی داشته و مقادیر آن به لحاظ عددی قابل‌مقایسه باشند. پس در فرهنگی می‌توان از رواج پول صحبت کرد که سیستم شمارش در دسترس عام باشد. با این خاصیت‌ها پول تبدیل به معیار ارزش و برای ارزش‌گذاری کالاهای مختلف از آن استفاده می‌شود. همه کارکردهای چهارگانه پرداخت، مبادله، ذخیره و ارزش‌گذاری در همه جوامعی که پول رواج داشته برقرار نبودند اما در جامعه یونانی همه برقرار بودند. پول، مورد اطمینان عمومی است و بدون چنین اعتمادی قابل‌استفاده نیست. نکته دیگر این است که وجه رایج یا پول مدرن در یک جامعه تقریبا به طور انحصاری استفاده می‌شود. مثلا در ایران از ریال استفاده می‌کنیم و پول‌های دیگر باید با آن مقایسه یا به آن تبدیل شوند و عامل تثبیت پول هم دولت‌ها هستند.

سیفورد مبادلات جهان هومری را که در آنها مبادلات پولی در حاشیه است، مفصلا دسته‌بندی می‌کند: (تصرف، جایزه، تاوان، دیه، بازتوزیع غنائم، معامله و...) و نشان می‌دهد در این ادبیات دو الگو را می‌توان در تقابل با هم قرار داد: الگوی توزیع غنایم در برابر در الگوی توزیع قربانی. در اولی معمولا توزیع نابرابر رخ می‌دهد یا به‌نحوی انجام می‌شود که به شرافت و فردیت قهرمان لطمه می‌زند و سیفورد نشان می‌دهد گره‌های داستانی ایلیاد و اودیسه در همین بازتوزیع‌های نابرابر است. در نقطه مقابل چندین‌بار در این متون با توزیع قربانی مواجهیم و تاکید بر این است که همه به تساوی خوردند.

باید گفت که توزیع قربانی درواقع به یکی از کهن‌ترین نهادهای بشری اشاره دارد؛ خصوصا اگر همانند سیفورد بپذیریم که توزیع قربانی درواقع ادامه رسم توزیع گوشت شکار است که از نخستین گروه‌های هوموساپینس به‌جا مانده و موضوع بسیاری از اسطوره‌هاست. درباره اهمیت توزیع شکار و قربانی ادبیات قابل‌توجهی در انسان‌شناسی وجود دارد. سیفورد، می‌گوید: آنچه در قالب قربانگاه و معبد اتفاق می‌افتد ادامه همان نظام توزیع گوشت شکار است که حالا در قالب توزیع قربانی درآمده است. به نظر می‌آید در بسیاری از جوامع اولیه گردآور- شکارچی، توزیع شکار به نوعی برابر و مساوات‌طلبانه رخ می‌داده است، اما توزیع قربانی در بسیاری از جوامع شکل دیگری می‌گیرد. سیفورد، یونان را با بین‌النهرین مقایسه می‌کند. در بین‌النهرین معابد و کاهنان و اشراف وابسته به آنها، که به نسبت یونان جمعیت قابل‌توجهی داشتند از قربانی و نذورات ارتزاق می‌کردند و به آن وابسته بودند؛ ولی در معبد یونانی این اتفاق نمی‌افتاد و جزء مصرفی قربانی، بیشتر میان جمع بازتوزیع می‌شد. تنها جزء فاسدنشدنی قربانی، یعنی پوست آن، به خدایان معبد اهدا می‌شد. از قرن هشتم ق.م به بعد که تولید فلز زیاد می‌شود رسومی به وجود می‌آید و اشراف، حیوانات برنزی و طلایی را به‌عنوان قربانی به معبد هدیه می‌دهند. طلا از آن جهت که فاسد نمی‌شده، نماد خدایان بوده و حیواناتی را که خاصیت فسادناپذیر داشتند به خدایان هدیه می‌کردند. حتی کم‌کم به جای کیک‌هایی که نذر معبد می‌کردند، قرص‌های فلزی می‌ساختند که نماد کیک بود و به معبد هدیه می‌کردند. طی فرایندی که حدود دو قرن طول کشید؛ معابد تبدیل به خزانه فلزات ارزشمند شدند. با گسترش این روال معابد به مبادله این فلزات با کالاهای مورد نیاز پرداختند. به این ترتیب آرام‌آرام، هم فلزات در معابد ذخیره می‌شدند و هم سکه‌هایی با نقش خدایان از سوی معابد برای مبادله با کالا به کار می‌رفتند؛ که اطمینان مردم هم به آنها جلب شد. در پی رواج سکه، دولت برای اینکه بتواند سرباز مزدور داشته باشد سکه ضرب می‌کند. (از زمان سولون سکه به عنوان مسکوک دولتی رواج داشته و فقط مختص یونان نیست) سرباز مزدور یعنی کسی که می‌جنگد و پول می‌گیرد. گریبر، توضیح می‌دهد که چگونه دولت‌ها برای جاافتادن ضرب سکه بازارهایی را که در آنها سکه قابل مبادله بود گسترش دادند؛ و اخذ مالیات را فقط با سکه‌هایی می‌پذیرفتند که خودشان ضرب کرده بودند. ارسطو می‌گوید پول برای تسهیل تجارت ابداع شد. اما اقوام پیشرفته‌تری در تجارت وجود داشتند که رواج سکه در بینشان متأخر از یونانی‌ها است: مثلا فنیقی‌ها که سکه را از یونانی‌ها اخذ کردند. پس به لحاظ تاریخی پول در ادامه تجارت گسترش نیافته بلکه با نهاد معبد و همچنین استخدام سربازان مزد بگیر رایج شده است.

پول در ذهنیت یونانیان

رواج پول بر ذهنیت یونانی آن دوران تأثیری عمیق گذاشت. سیفورد موارد متعدد اوصافی را که در ادبیات یونان برای پول یافت می‌شود استخراج و دسته‌بندی می‌کند: پول چیزی است همگن، غیرشخصی، مطلوب همگان، قدرت بی‌حد و مرزی دارد، جمع‌کننده اضداد است چون ماهیتی مجسم دارد اما به آن فروکاسته نمی‌شود، هم شیئیت دارد و هم انتزاعی است، هیچ چیز شبیه به پول نیست. اینها توصیفاتی هستند که تا پیش از پیدایش پول برای هیچ چیز دیگری یافت نمی‌شوند.

افلاطون به سوفیست‌ها حمله می‌کند چون پول را با «حکمت» مبادله می‌کنند؛ آنها حرفی می‌زنند که در بازار خریدار دارد و بنابر وضع بازار حرفشان عوض می‌شود. سوفیست یک کاسبکار صرف است. سوفیست نشان داد که حکمت را می‌توان با پول خرید. به این ترتیب پول معیار حکمت شد. پول تعیین کرد چه حکمتی رواج یابد. درحالی‌که برای فیلسوفان خیر اصل اساسی است، برای سوفسطایی کاسبکاری اصل است

در همه این «متافیزیک»ها با نوعی ایده وحدت‌بخش سروکار داریم. ایده‌ای مجرد که در آن به نوعی، تکثر جهانی وحدت می‌یابد: با نوعی یگانه‌انگاری سروکار داریم که اساساً ضدشهودی است« خصوصا اگر به تکثر خدایان یونانی در آن زمان توجه کنیم». آناکسیمندر به آپیرون قائل است که اصلی نامتناهی و غیر مقید است. این اصل هیچ‌یک از عناصر چهارگانه نیست بلکه ماهیتی غیرمحدود دارد که همه کیهان از آن وجود یافته است و تبار همه چیز به آن می‌رسد. همه چیز به آن برمی‌گردد و بی‌عدالتی و عدالت میان اشیاء با آن برقرار می‌شود و به واسطه همان است که چهار عنصر به هم تبدیل می‌شوند. کسنوفانس، که اهمیت فرد در اجتماع را به افزایش اندوخته مالی جامعه می‌داند، به منتقد افسانه‌های پیشین - یعنی حاملان اخلاقیات قدیم - تبدیل شد. این نوع انتقاد از داستان‌های جاافتاده پیشینیان مانند داستان تایتان‌ها و غیره را نمی‌توان بدون ارجاع به تغییرات اجتماعی توضیح داد. همچنین سیفورد مانند برخی مورخان اندیشه پیشین، اما به نحوی مبسوط‌تر، تحلیل می‌کند که واحد پارمنیدسی که «کلی است و نوع واحد است و کامل است» ملهم از ارزش مبادله است. از سوی دیگر فیثاغورث به اهمیت اعداد به عنوان عنصر برسازنده هستی تأکید دارد: اینکه همه چیز عدد است و هارمونی جهانی به تناسب اعداد برمی‌گردد.

به یک معنا، برآمدن توضیحات کیهان‌شناختی جدید و «فیلسوفان» نتیجه بحث آزاد نبود: واکنشی بود که از دل جامعه‌ای در حال تغییرات شدید نسبت به گذشته و ایدئولوژی متعلق به آن برمی‌آمد. این فیلسوفان با تعابیر دیگری که از جهان می‌دادند و از اجزای سازنده آن و از عدالت و ساختار آن، به‌نوعی در برابر ایدئولوژی گذشته موضع می‌گرفتند. این فیلسوفان نخستین، به معنی سقراطی فیلسوف نبودند؛ بحثی درکارشان نبود؛ اهمیت‌شان هم به این نبود، به این بود که بدیل‌هایی برای ایدئولوژی‌های پیشین عرضه می‌کردند. با تکثر این بدیل‌ها می‌بینیم که با فرارسیدن سقراط و پس از او ارسطو مجال بازاندیشی درباره تصویر جهان پیدا می‌شود. نقل قول‌های مکرر ارسطو در متافیزیک از این فیلسوفان، در واقع فضای بازنمای متکثر فکری است که پیش از او ساخته شده بود و حال می‌شد درباره‌شان فکر کرد. بازتاب‌دادن نظم زمینی به جهان کائنات منحصر به یونان نیست و انسان‌شناسان نشان داده‌اند که در فرهنگ‌های مختلف امری رایج بوده است. سیفورد مدعی است در یونان، نظم جدیدی که پول در روابط انسانی پدید آورد الهام‌بخش ذهنیت متافیزیکی در تفسیر کل هستی بوده است.

حلقه ژیگس

مارک شل، دو روایت از ژیگس معروف را شرح می‌دهد: ژیگس، در بین یونانیان مشهور بود به اینکه مخترع سکه است و با مبادله هر چیزی با طلا آنها را طلا می‌کند. روایت هرودوت و روایت «جمهوری» افلاطون. حکایت ژیگس از این لحاظ قابل توجه است که قدرتی که به او نسبت داده می‌شود قدرت تبدیل دیدنی به نادیدنی و بالعکس است. در داستان ژیگس در هرودوت، کانداولس پادشاه لیدیه شیفته زیبایی همسر خود است و برای ژیگس که نگاهبان اوست از زیبایی ملکه می‌گوید. اما احساس می‌کند ژیگس حرف او را چنان که باید نمی‌پذیرد و علت شیفتگی‌اش را نمی‌فهمد: گویا کلام مرد گواهی کافی نیست، باید ببینی؛ هراکلیتس گفته بود چشم گواه معتبرتری از گوش است. شاه از ژیگس می‌خواهد که به خوابگاهشان بیاید و مخفیانه ملکه را ببیند. ژیگس می‌داند که این قانون‌شکنی است و نمی‌خواهد تن دهد اما شاه مجبورش می‌کند. ملکه را می‌بیند اما ملکه هم متوجه حضور او می‌شود و می‌فهمد که آمدوشد ژیگس بدون خواست شوهرش ناممکن بوده است. فردا ملکه ژیگس را می‌خواهد و در مقابل این انتخاب می‌گذارد که کشته شود یا شوهر را بکشد و او را و پادشاهی را بگیرد. ژیگس با اکراه انتخاب می‌کند که شاه را بکشد. بعدا هاتف دلفی مشروعیت او را برای پادشاهی تأیید می‌کند. شل در تفسیر این قطعه می‌گوید باورپذیرکردن کامل چیزی به معنی مرئی‌کردن آن یا حجاب‌برگرفتن از آن است. روایت هرودوت بر تقابل دیدنی و نادیدنی تأکید دارد. به لحاظ تاریخی نادیدنی‌بودن حاکم، یکی از پایه‌های چیزی است که آن را تحول بوروکراتیک می‌نامیم: بوروکراسی به معنی گردش کاری که در آن مرکز واحد قدرت که تصمیماتش را اعمال می‌کند - در صورت وجود - به چشم نمی‌آید. دو پایه حکومت بوروکراتیک منوط به این دو پایه است: ۱) پدیدآمدن انواعی از نمادگذاری‌ها به‌مانند پول؛ ۲) نادیدنی‌بودن نسبی حاکم.

در جمهوری افلاطون دو اصل ساختاری وجود دارند که هر دو درباره ارزش حرف می‌زنند: پول و فلسفه. در کتاب اول «جمهوری»، سفالوس، اشرافی پیر، فکر می‌کند ثروتش می‌تواند او را از دیده انتقامجوی هادس پنهان کند. با داشتن قدرت انجام کار بدون دیده‌شدن؛ قدرت عمل نامرئی، انسان از هرگونه قید اخلاقی که جامعه بر او گذاشته است رها می‌شود. گلاوکن در کتاب دوم «جمهوری»، ژیگس را دارنده چنین قدرتی می‌داند. نامرئی‌بودن اجازه می‌دهد بدون اینکه به شخص یا اعتبارش لطمه‌ای وارد شود دست به اعمال شورانه بزند. اما چنین کسی برای آنان که از وجودش آگاهند مرئی است؛ به‌مانند روح/ نفس است که از وجودش آگاهیم و قضاوتش می‌کنیم.

در حکایت افلاطون ژیگس چوپان است. وقتی گوسفندان را به چرا برده است زمین شکاف می‌خورد و و در آن چیزهایی می‌بیند از جمله جنازه‌ای با یک حلقه بر انگشتش و آن را برمی‌دارد. از نظر یونانیان هر گنجینه‌ای در دل زمین به شاه تعلق داشت؛ به این ترتیب ژیگس حلقه‌ای را که به شاه تعلق داشته می‌دزدد و قانون‌شکنی می‌کند. در محفلی که چوپانان به شاه گزارش می‌دهند ژیگس کشف می‌کند که حلقه با چرخشی می‌تواند او را مرئی یا نامرئی کند. نامرئی‌بودن فرد را تبدیل به جاسوسی قوی می‌کند و دیگران را در برابرش آسیب‌پذیر. از دید افلاطون اندیشیدن است که این نامرئی را مرئی می‌کند. حلقه، ژیگس را قادر می‌کند در ملک و خانه شاه غوغایی برپا کند و هر دو را از آن خود کند. به این ترتیب ژیگس بر نوموس (قانون) غالب می‌شود. غالب‌شدن بر نوموس غایت جباریت است.

از نظر یونانیان باستان جباریت و نامرئی‌بودن با هم پیوند خورده‌اند. پیش از پول معاملات دیدنی بودند، با «سمبل»هایی که جزئی از آنها بین دو طرف ردوبدل می‌شد و در حضور شاهدان انجام می‌شدند. پول معاملات را نادیدنی می‌کرد چون معامله بی‌شاهد انجام می‌شد و پول نشانی را از کسی که خرج کرده بود حمل نمی‌کرد پس منشأ و مقصود خرج‌کردنش پوشیده می‌ماند. به این ترتیب در کنار نوشتن و خط که قدرت شاه را منتقل می‌کرد پول نیز ابزاری دیگر بود که قدرت نادیدنی می‌آورد.

افلاطون به سوفیست‌ها حمله می‌کند چون پول را با «حکمت» مبادله می‌کنند؛ آنها حرفی می‌زنند که در بازار خریدار دارد و بنابر وضع بازار حرفشان عوض می‌شود. به این ترتیب جبار و سوفیست وجه مشترکی می‌یابند: ژیگس این قدرت را داشت که غیرحقیقی را حقیقی وانمود کند. سوفسطایی نیز به قول ارسطو کسی است که از حکمتی واضح ولی غیرحقیقی پول می‌سازد. سوفیست هم یک کاسبکار صرف است. سوفیست نشان داد که حکمت را می‌توان با پول خرید. به این ترتیب پول معیار حکمت شد. پول تعیین کرد چه حکمتی رواج یابد. درحالی‌که برای فیلسوف خیر اصل اساسی است، برای سوفسطایی کاسبکاری اصل است. او در پی حکم‌راندنی چون ژیگس است. کاری که سقراط و افلاطون در مقابل سوفسطاییان می‌کنند این است که افلاطون دیالکتیکی بین دیدنی/ ندیدنی برقرار می‌کند که این‌بار فیلسوف استاد آن است. در نظریه ایده‌ها سقراط معتقد است که ایده‌ها نادیدنی هستند؛ درحالی‌که اشیاء فی‌نفسه دیدنی هستند و می‌گوییم که اشیا دیده می‌شوند. فلسفه در پی دیدنی‌کردن ایده‌هاست. همان‌طورکه ژیگس هرودوتی، زیبایی و شرم ملکه را می‌بیند، یا هادس فساد را در ارواح می‌بیند، فیلسوف هم ایده‌ها را می‌بیند. مارک شل، فیلسوف را در تمثیل غار افلاطون در برابر ژیگس در داستان گلاوکن قرار می‌دهد. فیلسوف خورشید را می‌بیند و برای ترغیب دیگران به غار برمی‌گردد ولی ژیگس که به داخل شکاف رفته و با یافتن حلقه می‌تواند نادیدنی شود، می‌تواند از مردم آنچه را که می‌بیند پنهان دارد و به این وسیله دست‌اندازی کند. به این ترتیب سقراط دیالکتیک دیدنی و نادیدنی را که از پول و تبادل بر اساس آن برمی‌آید درونی و معکوس می‌کند. به این ترتیب اگر بتوانیم تفسیرهای سیفورد و شل را در امتداد هم بگذاریم می‌توانیم بگوییم با نوعی پیشرفت فلسفی در یونان از پیشاسقراطیان تا افلاطون مواجهیم که یکسره تحت‌تاثیر پول بوده است: در پیشاسقراطیان در سطح فراهم‌کردن زمینه‌های مفهومی، و در افلاطون در سطح تأمل در دیالکتیک پول و جامعه و بهره‌گیری از دیالکتیکی مشابه برای صورت‌بندی مسئله عدالت و نیل به حقیقت.

ادامه از صفحه ۱۰

تخیل سیاسی

برخلاف اغلب جوامع باستان که وجود خدایان اسطوره‌ای را مقدم بر وجود جهان می‌انگاشتند، بنیاد خیالی جامعه در یونان باستان بر عقیده شکل‌گیری جهان از بطن «آشوب» (Chaos) استوار است. این تخیل بنیادین در مقطعی خاص از تاریخ به جامعه‌ای امکان ظهور داد که خالق نوعی دموکراسی مستقیم بود؛ جامعه‌ای که در آن تمامی قوانین همواره بسته به خواست مردم قابل تغییر بودند. بدین‌سان کاستوریادیس از نوعی «سیاست خودآیین» دفاع می‌کند که در آن آزادسازی عرصه خیال از قیدوبندهای وضع موجود و به‌کارگیری آن در راستای یک تغییر اجتماعی ریشه‌ای مسئله اصلی است؛ سیاستی که «تخیل اجتماعی» را به منظور تحقق گسستی ریشه‌ای از وضع موجود و خلق شکل‌های نوینی از امر جمعی به کار می‌گیرد.

امروزه پس از بحران بزرگ مالی و ادامه تبعات آن در کشورهایی نظیر اسپانیا و زادگاه کاستوریادیس یونان، بیش از همیشه این حقیقت تلخ آشکار می‌شود که حتی تخیل یک جامعه پساسرمایه‌داری و از لحاظ سیاسی فراتر از دموکراسی لیبرالی تا چه حد برای ما ناممکن است. خلق شکل‌های تازه‌ای از باهم‌بودن، نیازمند کاربرد خلاقانه همان چیزی است که والاس استیونس «سبب شاهوار هستی» می‌نامد. حال که عرصه تخیل بیش از هر دوران تاریخی دیگری به تسخیر نظام سلطه درآمده و از پیش شکل گرفته و کدگذاری شده است، ظاهرا آزادسازی و بیرون‌کشیدن این عرصه از چنگ نظام سلطه از مهم‌ترین میدان‌های مبارزه، نه‌تنها برای هنر، بلکه و به‌خصوص برای سیاست رهایی‌بخش است. ازاین‌روست که ایده‌های کاستوریادیس در وضعیت ما تا بدین حد مهم و جذاب می‌نمایند.

پی‌نوشت:

(۱) مقاله «سوژه هنر» در آلن بدیو: فلسفه- سیاست- هنر- عشق، ناشر: رخداد نو، ۱۳۸۸

(۲) مقاله «انتخاب لنین» در اسلاوی ژیژک؛ کتاب رخداد، ناشر: گام نو، ۱۳۸۴

ایلام یا عیلام

ما استان خود را با لحن ملایم ایلام و پشتکوه می‌نامیم و با گلوی خودمان هم کشتی نمی‌گیریم. نکته‌سنجان می‌توانند خودشان هرطور می‌خواهند بخوانند [خودشان هزوارش کنند!]. البته زبان عِبری را با ع می‌نویسم تا با هوای اَبری اشتباه نشود. اتاق ترکی هم اطاق نیست، ایتالیا و اتریش و تهران هم ایطالیا و اطریش و طهران نیست، سومالی هم صومالی نیست، حالا عرب‌ها اگر آن‌طور می‌نویسند لابد تلفظش را هم دارند. ویراستار من اتفاقاً درباره ایلام تذکر داد که برای من قابل‌قبول نبود.

۲. چرا پارس را ایران ترجمه کرده‌ام:

زیرا نام کتاب Ancient Persia 559 to 331 BCE است. اگر نام کتاب Persian Empire بود، شاید امپراتوری پارس ترجمه می‌کردم. اما در زمان ما به تاریخ ایران پیش از اسلام ایران باستان گفته شد، تاریخ پیرنیا به این نام نوشته شد، موزه آن نیز ایران باستان نامیده شد که شامل ماد، پارس، حتی سلوکیه، پارت و دوباره پارس است. در این کتاب دوره تاریخی آن مشخص شده است. من تغییری نمی‌دهم، خوانندگان محترم باستان‌شناس می‌توانند هزوارش کنند. ایران را بخوانند پارس.

۳. موردی که اشاره نکردند درباره آرکاد است که افراد منسوب به آن سرزمین را آرکادی و زبان آن را آرکادیایی ترجمه کرده‌ام، که دوستی توصیه کرد بهتر است زبان را هم آرکادی بنویسم. چشم.

کتاب را با مشورت و توصیه نویسنده، دوست دانشمندم لوید لولین جونز، ترجمه کرده‌ام و کلمه‌ای جاافتادگی ندارد.

بررسی

فقدان نظریه‌ای منسجم درباره فاشیسم

نیما شریفی

تمام تعاریف فاشیسم در این نکته متفق‌القولند که فاشیسم نوعی حکومت توتالیتر است؛ درعوض چپ‌گرایان می‌کوشند آن را همزاد (یا ادامه) سرمایه‌داری معرفی کنند و لیبرال‌ها درصدد اینهمانی فاشیسم با بلشویسم یا سوسیالیسم‌اند. کتاب ولفگانگ ویپرمان که در سال ۱۹۷۰ به رشته تحریر درآمده، تا حد امکان نظریه‌های فاشیسم را- در هر دو حوزه چپ و راست- بیان می‌کند و به تحلیل انتقادی از آنها نیز می‌پردازد. از نظر نویسنده دیدگاه‌هایی که فاشیسم را از منظر روان‌شناسی اجتماعی و نقد ایدئولوژی بررسیده‌اند توانایی بهتری در تبیین آن دارند تا دیدگاه‌هایی که با تأکید بر پرسش «چه کسی از فاشیسم سود می‌برد؟» به تحلیل آن پرداخته‌اند.

عده‌ای فاشیسم را همسایه فکری و همزاد بناپارتیسم می‌دانند؛ ساختاری از حکومت که در پی کودتای ۱۸۵۱ لویی بناپارت در فرانسه حاکم شد و تا شکست فرانسه از بیسمارک ادامه یافت. در این ساختار حاکمیتی، نوعی توازن قوا میان طبقات ایجاد می‌شود که بنابر آن نه بورژوازی توانایی انحصار کامل قدرت سیاسی را دارد و نه پرولتاریا. در این شرایط بورژوازی به‌نفع کسب قدرت اجتماعی از قدرت سیاسی صرف‌نظر می‌کند و سازوکاری از قدرت سیاسی ظاهرا مستقل ایجاد می‌شود که بنابر آن، قوه مجریه با سرکوب جنبش‌های کارگری و با اتکا به دهقانان خرده‌مالک و لمپن پرولتاریا و با روشی ترکیبی از سرکوب و ادغام به پیش می‌تازد.

همگان با این برداشت یکسان‌انگارانه از فاشیسم و بناپارتیسم همراه نیستند و معتقدند این مقایسه، سطحی و پیشاامپریالیستی است؛ چراکه تکیه اصلی فاشیسم بر خرده‌بورژوازی و اتکای بناپارتیسم بر دهقانان خرده‌مالک است.

نظریه‌پردازان دیگر بر این عقیده‌اند که اروپای بین دو جنگ شاهد ظهور و حاکمیت فاشیسم بود و بلشویسم را عامل اساسی شکل‌گیری آن قلمداد می‌کنند و آن را تاوان عدم اهتمام پرولتاریای اروپا در استمرار انقلاب بلشویستی روسیه می‌دانند. ضمن آنکه تأثیر عوامل دیگر از جمله جنگ و بحران اقتصادی را نیز در بروز آن به حساب می‌آورند. به‌این‌ترتیب فاشیسم نه‌تنها نسبت به سوسیالیسم که نسبت به کاپیتالیسم- که مورد نقد جدی بلشویسم است- موضعی برانداز دارد. از منظر برخی نظریه‌پردازان فاشیسم با یک ایدئولوژی از ریشه متضاد اما واجد شباهت خانوادگی با سوسیالیسم درصدد مواجهه با کاپیتالیسم برمی‌آید. با از نظر ایشان «فاشیسم واجد نوعی دوسوگرایی است، از سویی مأموریت یافته تا از انقلاب جلوگیری کند و از جانب دیگر تاکتیک‌های شبه‌انقلابی را به کار می‌گیرد، به این صورت که در مراحل اولیه به کاپیتالیسم می‌تازد اما رفته‌رفته این تاکتیک را کنار می‌گذارد». (ص ۱۱۶)

به‌هرروی فاشیسم نه تحمل جامعه بی‌طبقه کمونیستی را دارد و نه از نقد رادیکال دولت در لیبرالیسم استقبال می‌کند؛ اگرچه شعارهای برابری‌طلبانه می‌دهد و به شکلی پوپولیستی مدعی حمایت همه‌جانبه مردم است. از نظر هیلفردینگ «قدرت حکومتی بی‌محدودیت، اقتصاد را تابع خود ساخته است؛ حرکتش را تعیین

نظریه‌های فاشیسم
ولفگانگ ویپرمان
ترجمه: مهدی تدینی
ناشر: ثالث
قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان

کرده است؛ به ارباب اقتصاد تبدیل شده است و اقتصاد را از میان برداشته است». (ص ۱۹۴) بااین‌همه و باوجود این پیش‌بینی نمی‌توان با قطعیت نظر داد که در آلمان رایش سوم سیاست اولویت داشته یا اقتصاد.

عده‌ای از نظریه‌پردازان، فاشیسم را ایدئولوژی طبقه متوسط و خرده‌بورژوازی می‌دانند و به‌واسطه این وابستگی آن را نوعی ایدئولوژی مدرن سازنده قلمداد می‌کنند و درعوض عده‌ای دیگر چون نولته آن را «مقاومت در برابر تعالی عملی و مبارزه در برابر نقالی نظری» به حساب می‌آورند. عده‌ای هم همچون ویلهام رایش، شاگرد مارکسیست فروید، سعی می‌کنند با مفاهیم روان‌کاوانه به بررسی آن بپردازند. از نظر وی وضعیت اقتصادی بلادرنگ به آگاهی سیاسی مبدل نمی‌شود. «او معتقد است توصیف فاشیسم صرفا به سیاق مارکسیستی عامیانه به‌عنوان گارد سرمایه‌داری مالی کفایت نمی‌کند؛ زیرا این‌گونه نیست که وضعیت اقتصادی به‌طور مستقیم و بی‌درنگ به آگاهی سیاسی تبدیل شود. رایش سعی دارد با «اقتصاد جنسی» دلیل سرایت‌پذیری فرد در برابر ایدئولوژی فاشیستی را در بازداری جنسیت طبیعی کودک مشاهده کند. او «اقتصاد جنسی» را نیز به‌کارگیری ماتریالیسم دیالکتیک در حوزه حیات جنسی انسان تعریف می‌کند. او معتقد است از سوی «کارخانه‌های ایدئولوژی» یعنی خانواده و کلیسا، از طریق ایدئولوژی‌های تکلیف و شرف، همذات‌پنداری با پدر، جنسیت طبیعی سرکوب و واپس زده می‌شود. در مقابل ایدئولوژی نژادی فاشیستی با جریان‌های ناخودآگاه نهفته در احساس انسان‌های ناسیونالیست همراهی می‌کند. از همین روی آنگونه که رایش می‌گوید فاشیسم از منظر ایدئولوژیک، شوریدن جامعه‌ای از جهت جنسی و اقتصادی سخت بیمار، در برابر گرایش‌های دردناک، اما مصمم بلشویسم برای آزادی جنسی و اقتصادی است». (صص ۲-۹۱)

از نظر آرنت، ایدئولوژی و ارعاب شاخصه‌های اصلی فاشیسم‌اند و از نظر مانسیا، فاشیسم کلاسیک واجد اینهمانی ناهمانند با کاپیتالیسم است که در هر دو مورد از بروز خرد عینی و تحقق نفس جلوگیری می‌شود تا ساختار اجتماعی حفظ شود. رویه اصلی در فاشیسم کلاسیک، ارعاب آشکار به‌همراه پیشواپرستی، گروه حزبی و سرکوب گروه‌های حاشیه‌ای ادغام‌ناپذیر است؛ حال آنکه کاپیتالیسم، توتالیتاریسم مدرن غیر ارعاب‌گرا را در پیش می‌گیرد. ولفگانگ ویپرمان این نظریه را دیدگاهی تردیدبرانگیز و خطرناک می‌شمارد، چراکه از نظر وی نیروهای مخالف در کشورهای صنعتی پیشرفته از طریق پارلمان، امکان مخالفت دارند و آگاهی کارگران هنوز به طور کامل دست‌کاری نشده و این نوع پیش‌بینی امکان خودتحقق‌بخشی دارد و پرداختن به آن باعث می‌شود نظام کاپیتالیستی به طور کامل یا تا حدی از این الگو تبعیت کند و به نظام فاشیستی تمایل یابد.

با تمام تعبیراتی که در بالا از فاشیسم به عمل آمد، نظریه‌ای منسجم درباره آن وجود ندارد که مقبولیت عام داشته باشد و هر یک از نظریات فوق، انتقادات و همدلی‌های متعددی برانگیخته‌اند.